

Love Rituals in Ahmed Azizi's Works

Razia Rezapour Cheshme Ali**

Abstract

Love is one of the most important topics in mysticism and sufism. Some scholars consider love as a way to reach mysticism, and others see it as the post-mystical stage. Azizi has followed ancient mystics in expressing many sublime mystical concepts and themes in poetry and *shath*. He believes that the journey to Allah is only possible in companion with love. This article examines his views on mystical, spiritual progress and love ritual. His works of poetry and prose, such as *Yek Livan Shath Dagh*, *Malakut-e Takalom*, *Tarjome-ye Zakhm*, *Sharji-ye Awaz*, *Qos-e Ghazal*, etc., have been investigated in the paper. The purpose of this research is to examine the intellectual framework of Ahmad Azizi and his approach to spiritual progress, as well as the role of love and the way of love from his perspective. Different kinds of love and their characteristics are identified in work of Azizi. The results indicate that Azizi believes in the unity of love and wisdom and does not consider them as being separate. He draws on Ruzbihan for the style of love and on Molavi for the style of expression.

Keywords: Ahmad Azizi, Love, Mysticism, Spiritual Progress, Ruzbihan, Molavi

* PhD Student of Persian Language and Literature, University of Birjand, Birjand, Iran.
raziyerezapour@birjand.ac.ir

How to cite article:

Rezapour Cheshme Ali, R. (2025). Love Rituals in Ahmed Azizi's Works. *Journal of Ritual Culture and Literature*, 3(2), 221-244. doi: 10.22077/jcrl.2025.7057.1086



Copyright: © 2022 by the authors. *Journal of Ritual Culture and Literature*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



آئین عاشقی در آینه آثار احمد عزیزی

راضیه رضاپور چشمه‌علی*

چکیده

عشق یکی از مهم‌ترین مسائل عرفان و تصوف است. برخی صاحب‌نظران عشق را مسیر رسیدن به عرفان و برخی دیگر آن را مرحله‌ای پس از درک عرفان می‌دانند. عزیزی به پیروی از عارفان کهن، بسیاری از مفاهیم و مضامین عالی عرفانی را در قالب شطح و شعر بیان کرده است. او سیر الی الله را با همراهی عشق میسر می‌داند. بررسی دیدگاه وی در این مقاله در واقع بررسی روش سلوک عاشقانه عرفانی او است. آثار منظوم و مثنوی عزیزی از جمله یک لیوان شطح داغ، ملکوت تکلم، ترجمه زخم، شرحی آواز، قوس غزل و... محدوده این بررسی است. هدف از این مطالعه، بررسی چارچوب فکری و جایگاه عشق و روش عاشقی در ذهنیت احمد عزیزی و تبیین رویکرد او در سلوک است. در این راستا پاسخ به این سؤال ضروری است که انواع عشق و آداب آن در آثار عزیزی کدام است؟ و در این مسیر از سلوک کدام عارفان تتبع کرده است؟ در پایان دریافتیم که عزیزی به اتحاد عشق و معرفت باور دارد و آن دو را جدا از یکدیگر ندیده است. وی در روش عاشقی به روزبهان و در انتخاب قالب بیانی خود به مولوی نظر داشته است.

کلیدواژه‌ها: احمد عزیزی، عشق، عرفان، سیر و سلوک، روزبهان، مولوی.

۱. مقدمه

احمد عزیزی، عارفی عاشق است که دل در گرو محبتی عمیق دارد. او خود بیدل دیگری است و این را در آینه آثارش می‌توان دید. عرفان و عشق او در تصاویر پیچیده و چند لایه شعرش گواهی بر این ادعاست که او پیرو سبک هندی و دلداده راه و رسم بیدل دهلوی است.

در نظر او عشق، غایت عرفان است و فقط عاشقی به‌غایت راه می‌رسد که از عقل مدد جوید. ذهنیت عزیزی در بند عرفان همه متصوفه اسلامی و غیراسلامی است. او باور دارد که «باید در عشق‌بازی مجتهد شد. الآن تمام اشیاء عالم یکدیگر را دوست دارند. الآن تمام پدیده‌ها برای هم غش می‌روند» (عزیزی، ۱۳۹۰: ۱۷).

شاید به همین دلیل افکار و نگرش عرفای طراز اول را مورد واکاوی قرار داده، هر یک را بررسی کرده و سپس خود را برتر از برخی عارفان دیده و مدعی است که توانسته عشق را معنا کند. در آثار او عشق، یکی از کلیدی‌ترین مسائل جهان هستی است که شاید به همان دلیل او را به سورئالیست بودن متهم کردند و ناگزیر شد تا بر بیدلی خود تأکید کند و چنین سراید:

آن یکی شاعر به شب‌نم در نشست رو به شب‌نم‌بان نمود آن گل‌پرست

که منم طاووس بیدل‌زار شعر رنگ‌باز گلشن اسرار شعر

(عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۰).

شطحیات عزیزی در کتابی با عنوان *یک لیوان شطح داغ* بارها به چاپ رسیده است. او در قالب‌های نیمایی، سپید و غزل نیز سروده‌هایی دارد، اما بسیاری از سروده‌های او در قالب مثنوی است. در کتاب *یک لیوان شطح داغ* سه صفحه پیاپی درباره عشق نوشته است. او یکی از کتاب‌هایش را ترجمه زخم، یعنی همان عشق نامیده و ملکوت تکلم شاهدهی بر حیرت و عشق اوست. در کتاب *قوس غزل و ناودان الماس* نیز عشق فریاد می‌زند، اما در کتاب *شرجی آواز*، بیشتر به مسائل دینی پرداخته است. او در قالب‌های گوناگون شعری آثاری با مضامین عاشقانه دارد.

در هزارتوی سخن عزیزی ژرفای عرفان اسلامی به‌خوبی درک می‌شود. وی راه طولانی عرفان را از روزبهان تا محی‌الدین و تا امام خمینی سپری کرده و بر محور عشق چرخیده است. برای او، عشق موهبتی است که از سوی خداوند حواله شده و او مأموریت دارد که این حال خوب را تا انتها که همان فنا فی الله است، طی کند. در نگاه او حب، از خدا آغاز می‌شود و یحونه را به دنبال دارد. او عاشقی صادق است. شادی ناشی از درک لطف معشوق در شعر و سخنش به چشم می‌خورد. درد عشق، تصویر کانونی شعر او و عرفان، محور عمودی کلام عزیزی است.

سؤالات و روش پژوهش

نگارنده این پژوهش با روش کتابخانه‌ای در صدد پاسخ به این سؤالات است:
انواع عشق و آداب آن در آثار عزیزی کدام است؟

او در این سیر از روش کدام عارفان پیروی کرده است؟

پژوهشگر در این مجال فقط یک فرضیه دارد و آن عبارت است از اینکه «احمد عزیزی عشق را بر عرفان مقدم می‌داند اما به اتحاد هر دو معتقد است» سپس به شیوه تحلیل به سؤالات پاسخ می‌دهد. محدوده این بررسی، آثار احمد عزیزی شامل یک لیوان شطح داغ، ملکوت تکلم، قوس غزل، شرجی آواز، ناودان الماس و ترجمه زخم است.

پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر در موضوع احمد عزیزی و اشعار وی، مطالعات بسیاری صورت گرفته است از جمله «بررسی مضامین عرفانی در اشعار عزیزی» (خراشاد و کیخای فرزانه، ۱۳۹۶)، «پژوهشی در ساختار هنجارگریزی شعر احمد عزیزی» (یوسفی، ابراهیمی شهرآباد، ۱۳۹۴: ۱۱۷-۱۴۴)، «بررسی جلوه‌های ائمه اطهار در اشعار احمد عزیزی» (سهیلا شاه‌کرمی، ۱۳۹۸)، «بررسی ویژگی‌های سبک هندی در آثار احمد عزیزی» (خورشید نوروزی)، «بررسی سیمای زن در شعر احمد عزیزی» (حاتمی، محقق، ۱۳۹۱) و... اما بررسی آیین عاشقی از دیدگاه احمد عزیزی سخن نویی است که در این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. انواع عشق

بخش عمده‌ای از آثار شاعران کهن و نوین به عشق معطوف است. فلوطین یکی از قدیمی‌ترین عرفای جهان، عشق را کامل و عرفانی می‌داند، اما برای آن مراحل برشمرده است. او «زیبایی محسوس، یعنی جسمانی را پرتوی از زیبایی حقیقی می‌داند که امر معقول است، یعنی به نیروی عقل درک می‌شود» (خادمی کولایی و بزرگی قلعه‌سری، ۱۳۹۴: ۱۴۳-۱۶۴). او باور دارد که عرفا نیز از مشاهده زیبایی‌های عقلانی و فضایل و کمالات به نوعی عشق گرفتار می‌شوند که مرحله دوم سلوک است. از نظر فلوطین عشق زمانی به کمال می‌رسد که به نور خیر منور شده باشد «روزبهان بقلی که خود رساله حب را نوشته، عشق را بر پنج قسم می‌داند:

- ۱- نوعی الهی که نهایت مقامات است و جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت را نباشد.
- ۲- نوعی عقلی و آن از عالم مکاشفات ملکوت است و آن اهل معرفت است.
- ۳- نوعی روحانی و آن خواص آدمیان را باشد چون به‌غایت لطافت باشد.
- ۴- نوعی بهیمی است و آن رذال الناس را باشد.
- ۵- نوعی طبیعی است و آن عامه خلق را باشد (شادمنان، حسن‌زاده، بی‌غم‌علی

بابالو، ۱۳۹۲: ۱۹۲)

مولوی عشق را ابزار وحدت اشیاء می‌شناسد و هوس‌های بهیمی را که برخی عشق می‌نامند، بیراهه تلقی می‌کند:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود
عشق نبود عاقبت ننگی بود
عزیزی خود را وامدار عرفای کهن به‌ویژه مولوی دانسته و می‌گوید: «من در سال هجری مولانا، در قصبچه مثنوی متولد شدم» (۱۳۹۰: ۸). او شاعری پیرو بیدل و با تفکری جلال‌الدینی است که اعتقاد دارد شاعران جهان نتوانسته‌اند تعریف درستی از عشق ارائه کنند و بارها در آثار مختلف خود به این نکته اذعان داشته که شاعران و عرفا از پس معادله عشق برنیامده‌اند:

در طول تاریخ ادبیات، لشکرهای شکست‌خورده هنرمندان را می‌بینیم که هرکدام با نیزه‌ای در قلب و شمشیری بر گردن، تنها مشتی خون بر آستانه عشق پاشیده‌اند. حلاج نیز پاسخ این سؤال را به امروز و فردا افکند. امروز داری را بر او آویختند و فردا دجله خونس را به کویر خاکستر ریختند. (عزیزی، ۱۳۷۵: ۱۱۷)

درجایی دیگر تعریضی به مولانا زده و گفته است:

دل تمیز حق و باطل می‌دهد	پس جواز عشق را دل می‌دهد
مولوی هم در این دریا نسفت	بشنو از نی گفت و در تفسیر خفت
دشت سرخ ما عرفناک است این	صد کمان بالای افلاک است این

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۶۱۴).

او در آثار مشهور خود نیز این نکته را نوشته است: «فیلسوفان جهان همه کوشیده‌اند تا به اندازه عشق تعریفی بتراشند. این سؤالی است که حتی مولانا هم برای آن پاسخی نشده‌آور نیافت. تمام شاعران جهان پشت این پرسش به‌نوبت ایستاده‌اند» (عزیزی، ۱۳۷۵: ۱۱۶).

عزیزی با این ادعا که عشق، سخت پیچیده و ناتعریف است یکی از آثار خود را به یاد عشق، ترجمه زخم نامید و این‌گونه نوشت: «هرجا از عاشقی پرسید: «عشق چیست؟» تنها به زخم‌های خود اشاره می‌کند. عشق، ترجمه زخم است» (همان: ۱۱۷). او در شطح کبک‌های کهن از عارفی که پس از مشاهده جمال الهی گرفتار عشق نمی‌شود، خرده می‌گیرد و می‌نویسد:

بدا به حال عارفی که چند روز در بیمارستان نرگس یار بستری شود و دست آخر جنازه سلامتیش را به منزل عالم بازگردانند. بدا به حال سوختگانی که نخاع طبیعتشان قطع شده است اما سرطان شفا دست از نسوج زندگی‌شان بر نمی‌دارد. شهادت، کارت ورود میهمانان اختصاصی به تالار وحدت وجود است (همان: ۱۲۰).

مطالعه آثار عزیزی نشان می‌دهد که عشق برای عزیزی مسئله اصلی است. عزیزی، عشقی همه‌جانبه و کامل را مورد توجه قرار داده که از بهیمة تا اوج می‌رسد و شاید بتوان ادعا کرد او در این نگرش به تقسیمات روزبهان بقلی و به زبان ویژه مولوی در

مثنوی سرایی نظر داشته است.

۲-۱-۱. عشق الهی

روزبهان این عشق را نهایت مقامات عارف می‌داند که فقط اهل شهود و توحید به آن دست می‌یابند، اما عزیزی آن را با حیرت و وحدت همراه ساخته، زیرا در نگاه او عارف پس از مشاهده جمال و جلال الهی به حیرت فرو می‌رود، سپس به عرفان و عشق می‌رسد. این عشق، او را به معرفت و وحدت می‌رساند تا آنجا که دیگر، دیگری وجود ندارد. راه رسیدن عزیزی به عشق، همان عبارت معروف «من طلبنی، وجدنی و من وجدنی، عرفنی و من عرفنی عشقنی» است. او گاهی عشق را بر معرفت و گاهی معرفت را بر عشق مقدم می‌داند. عبارت‌های زیر از شطح کبک‌های کهن انتخاب شده است:

- ۱- «عشق، چهارده سالگی تحیر ماست» (همان: ۱۱۷)
- ۲- «عشق، اولین مژگانی است که از جیحون حیرت ما عبور می‌کند» (همان)
- ۳- «عشق، جناح رادیکال عرفان است» (همان: ۱۱۸)
- ۴- «عشق، یک عمل جراحی حیرت‌انگیز است که خداوند روی قلب آدمی انجام داده است» (همان).

کاربرد کلماتی نظیر آینه، تجلی، حیرت، برق و عطش در اشعار عزیزی که نشانه‌ای از عرفان هستند، نشان‌دهنده توجه او به معرفت است، اما با مطالعه آثارش به تقدم محبت بر معرفت دست می‌یابیم:

عشق در من به تجلی دم زد (عزیزی، ۱۳۷۲: ۵۲۶)	ناگهان زاری ما زمزم زد
عشق بر سیل تجلی پل شد کفش‌های دل من غرق شدند ناگهان عشق، مرا آشامید	باز یک روز که صحرا گل شد ناگهان آینه‌ها برق شدند پس جنون، ناله ما را نامید
عشق، الحق! عطش مرموزی است (همان: ۵۹۳)	عشق، بیماری حیرت‌سوزی است

در آثار عزیزی به‌ویژه در اشعار او عشق نوع الهی موج می‌زند:

نور ارزان، رنگ در افزایش است ای هوای تازۀ عرفان بیا! (عزیزی، ۱۳۸۸: ۷)	بازگرد ای عشق، فصل آیش است ای چراغ دل، فروغ جان، بیا!
---	--

در آثار او عشق است که وحدت می‌آفریند و او همه را یکی می‌بیند:

این منم و مذهب اردیبهشت (عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۳۶)	کعبه کجا؟ دیر چه و کو کنشت؟
---	-----------------------------

۲-۱-۲. عشق عقلی

در نظر روزبهان، عشق عقلی از عالم مکاشفات ملکوت و مخصوص اهل معرفت است. در

عرفان، اول موجود عالم عقل است. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

هنگامی که خداوند عقل را آفرید او را استنطاق کرد. آنگاه به او فرمود: «نزدیک بیا» پس پیش آمد. آنگاه فرمود: «بازگرد». پس عقب رفت. آنگاه فرمود: «قسم به عزت و جلالم مخلوقی را محبوب‌تر از تو برای خویش نیافریدم و تو را ای عقل کامل‌تر نکردم مگر در انسانی که دوست دارم. پس تنها به تو امر می‌کنم و تنها تو را نهی می‌کنم و تنها تو را مجازات می‌کنم و پاداش می‌دهم. (خمينی، ۱۳۷۶: ۷۰)

به باور عزیزی عقل، راه عشق را باز می‌کند و او را به سمت معشوق هدایت می‌نماید. او همه انواع عقل همانند عقل علوی (عقل اولی)، عقل بالملکه، عقل بالمستفاد و... حتی سییان العقول (عقل انسانی) را در اشعار و شطحیاتش به کار برده است. در نظر او عقل، عاشق می‌شود و راه عشق را در می‌یابد. عزیزی نه همانند «عطار، عقل را در عشق ناکارآمد می‌داند» (جولا و آشوری، ۱۳۹۱: ۷۵) و نه مانند «سهرودی آن را یک ابزار» (همان) بلکه عشق را غایت عرفان دانسته و عقل را تنها هادی او می‌شمارد. در اشعار عزیزی همه انواع عقل کاربرد خود را دارند. او گاهی عقل را کودکی عشق می‌داند:

آینه، عکس تکی عاشقی است عقل، همان کودکی عاشقی است
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۲۵)

این همان سخن حافظ شیرازی است که فرمود: «طفیل هستی عشقند آدمی و پری» و منظوم عزیزی از عقل در این سخن، همان سییان العقول (پایین‌ترین درجه عقل) یا آیینه‌هایی است که باید نور حق را منعکس کنند، اما گاه نمی‌توانند. در بخشی دیگر، عزیزی عقل علوی را منزله از جنون می‌داند و این‌گونه انتقاد می‌کند:

عقلِ نهران را که جنون نام کرد؟	پخته کجا مسخره خام کرد؟
علم اصیل است و فسون نام اوست	عقلِ نهران است و جنون نام اوست
عقلِ نهران بوی جنون می‌دهد	علم به آینه فسون می‌دهد
آینه‌ها ره به فسون برده‌اند	علم برون را به درون برده‌اند

(همان: ۱۲۳)

در نگاه او عقل نهران، راه عشق را نشان می‌دهد و آنها که عاشق را مجنون خوانده‌اند، اشتباه کرده‌اند؛ زیرا عقل نهران همان عقل اول است که در طول قرن‌ها عده‌ای او را مجنون نامیده‌اند. از دیدگاه عرفان همه پیامبران الهی، عقل اول هستند و لذا عزیزی بر این باور است که نباید مجنون نامیده شوند، اما با نگاهی به تاریخ، عقل علوی را جنون نامیده است؛ زیرا در میان عامه جاهل فقط مجنونی می‌تواند عاشق نادیدنی دیدنی شود و دیوانه‌وار خدایی را که دیده نمی‌شود، بپرستد. این جنون، علم اصیل را که باید از درون بجوشد و حضوری است، برای انسان به ارمغان می‌آورد، اما آینه‌ها، یعنی سییان

العقول نتوانسته‌اند جنون را دریابند و علم برون را که همان علم حصولی است، نوعی علم درونی می‌دانند. در واقع او معتقد است علم حضوری که همان عرفان همراه با شهود است، با عشق و به همراهی عقل نهان به دست می‌آید. پس عقل، ملازم عشق است در حالی که خود، عاشق است و از اینجاست که اتحاد عقل و عاقل و معقول با عشق و عاشق و معشوق نمایان می‌شود. او در شطحیات خود نیز بر این اتحاد تأکید کرده و به وحدت رسیده است.

گاهی تضاد عقل و عشق نیز در آثار او به چشم می‌خورد و در این دیدگاه مقصود از عقل، همان عقل مادی است و نه عقل الهی که حب الله را رقم می‌زند؛ از این رو عشق غیریت ورزیده و عقل مادی را کنار می‌زند:

می‌روی و غیرتت تف می‌کند
عشق با عقلت تصادف می‌کند
(همان: ۶۰۷)

۳-۱-۲. عشق روحانی

روزبهان، عشق روحانی را ویژه خواص افراد دیده و می‌گوید: «خواص آدمیان راست چون به‌غایت لطافت باشد» (شادمنان و دیگران به نقل از روزبهان، ۱۳۹۳: ۱۹۲). برخی همانند شوقی ضیف آن را عشقی عذری دانسته‌اند که خالی از وصال جسمانی است. او در کتاب خود با عنوان «حب العذری عند العرب» نوشته: «و واضح أن هذا الحب الروحي السامي هو الحب الذي ينشأ بين الأستاذ و تلامیذه أو مریدیه...» (ضیف، ۱۹۹۹: ۹). از آنجاکه عزیزی، عاشقی عارف است به عشق عذری و روحانی چندان توجهی ندارد؛ البته از نظر او هجر بهتر از وصل است و اصولاً هجری در کار نیست زیرا همه لحظات عمر یک عاشق در وصل روحی او با معشوق می‌گذرد، همان‌گونه که شاعران پیش از او نیز سروده‌اند:

گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۵: ۴۷۳)

عزیزی نیز همانند خواجه شیراز شاکر این هجر بوده و می‌سراید:

شکر خدا وصل ندیدیم ما
جز طرب فصل ندیدیم ما
این گله در اصل نداریم
فاصله وصل نداریم ما
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۷۲)

ما ز گل دوست جدا نیستیم
وصل همان جاست که ما نیستیم
هجر، وصال است که می‌خوانی‌اش
تو همه اوئی و نمی‌دانی‌اش
(همان: ۱۷۳)

در این دیدگاه روح او عاشق است و اصولاً عاشق و معشوق به وحدت وجود رسیده و یکی هستند و از این رو وصال و هجر معنایی ندارند. «وصال، ممکن‌الوجود است؛ واجب نیست من و تو در یکدیگر حلول کنیم» (عزیزی، ۱۳۹۰: ۲۲) و «هر کس می‌خواهد عشق را تماشا کند، به خود بنگرد» (عزیزی، ۱۳۷۵: ۱۱۹).

۴-۱-۲. عشق بهیمی

شاید پایین‌ترین نوع عشق، آن است که فقط رنگ و بوی جنسی و جسمی دارد. عشقی که روزبهان آن را خاص رذال الناس می‌داند. پژوهشگران مقاله «بررسی مفهوم عشق در آثار روزبهان بقلی» نوع بهیمی را با نوع مجازی یکی و آن را حاصل تصعید و تلطیف میل جنسی دانسته‌اند. به نظر نگارنده عشق مجازی که *قنطرة الحقیقه* است، نمی‌تواند بهیمی باشد. بلکه مقصود، همان هوسی است که رنگ عشق دارد. زودگذر است و برخاسته از غریز که حاصلی جز تولید نسل ندارد اما عشق مجازی را باید با عشق طبیعی یکی دانست؛ زیرا خاص انسان است و انسان حامل روح خدایی می‌تواند از مجاز به حقیقت دست یابد، اما بهایم هرگز به چنین عشقی نخواهند رسید. در نگاه عزیزی این نوع از عشق، ارزشی ندارد. اغلب نوشته‌های او خالی از عشق سخیف است. البته گاهی برای اعتراض و انتقاد به عشق‌های برخاسته از شهوت حیوانی و صرفاً غریزی پرداخته است، مانند «عشق، قانون بقای نر و ماده است» (عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۸).

... وقتی که هنر معاصر زیر لب می‌گوید: «دختر مردم مچلم کرده. با تیغ ناست کچلم کرده!» نسلی که غالب هنرمندانش می‌خواهند روزی سری به کاباره‌های آنکارا بزنند و سوار بر مادیان‌های استانبول از سواحل دریای سیاه گناه بگذرند... برای مسافرت به اعماق رؤیا با تور تن بدون آنکه خود بلیط بدن را تهیه کنید؛ کافی است با یک لبخند مایکل جکسونی در حاشیه خیابان ویلا قدم بزنید. الآن غلط‌های فاحشه‌ای به این کتاب‌ها راه پیدا کرده‌اند (عزیزی، ۱۳۹۰: ۲۰).

و اطرافیان عشق به من گفتند/ اطراف عشق نگرد/ یک جرعه پیدا نمی‌شود/ حتی یک جرعه/ و قرعه دوست داشتن را فراموش کن/ در عصری که نان به نام ابتذال می‌زنند (عزیزی، ۱۳۸۷: ۳۹).

دیدید گفتیم چقدر نمی‌دانی که دوستت دارم/ و قلب من/ قلاب ماهیگیری توست... (همان: ۷۴).

از دیدگاه عزیزی این رفتارها حتی عشق مجازی هم نیستند، بلکه اشتباهاتی هستند که به جامعه راه یافته‌اند. در نگاه او افراد کمی به این رفتارهای وارداتی آلوده‌اند و بیشتر مردم ما اهل عرفان الهی هستند:

شهوة مردم ما روحانی است
برق در مملکت ما آنی است
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۵۳۱)

۵-۱-۲. عشق عامه یا عشق طبیعی

عشق طبیعی، نوعی است که در میان همه مردم وجود دارد. عشقی برگرفته از محبت درونی که از ابتدای تولد تا هنگام مرگ در وجود انسان‌ها نوسان دارد. کثرت و کسرت دارد. گاهی کم می‌شود و گاهی زیاد با اینهمه همیشه هست: «بشر ذاتاً برادرزاده عشق و دختردایی زیبایی است» (عزیزی، ۱۳۹۰: ۹۵).

عزیزی این نوع عشق را پایه‌ای برای رسیدن به عشق حقیقی، یعنی عشق به الله می‌بیند؛ به عبارت دیگر عشق مجازی را صورت مثالی عشق حقیقی دیده و یا همانند عرفای کهن به «المجاز قنطرة الحقیقه» معترف بوده و می‌سراید:

ای صنم اهل طریقت بیا	اهل مجازیم، حقیقت بیا
آینه ناز و نیازیم ما	ای به حقیقت که مجازیم ما
صورت این آینه‌سازی خوشست	عشق حقیقی به مجازی خوشست

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۷۱)

برای عزیزی گاهی شادی‌های کوتاه انسانی نوعی عشق شکوهمند است که انسان را از تنهایی خود بیرون می‌کشد:

عشق، لحظات شکوهمندی است که کودکان بر تلفظ بابا پیروز می‌شوند. عشق، شماره تلفنی است که سال‌ها به دنبال آن می‌گردیم. عشق، بزرگ‌ترین ثانیه ساعت شماطه‌دار زندگی ماست. عشق، لحظه عظیمی است که در آن زنت برای معالجه قلبت طلاهایش را می‌فروشد. عشق، سر تنهایی آدم است که زیر آب رفته است (عزیزی، ۱۳۷۵: ۱۱۸). «عشق، اجاره‌بهای انسان در طبیعت است که هیچ عاشقی هرگز موفق به پرداخت کامل آن نمی‌شود» (همان: ۱۱۹).

«عشق، من و تویم به اضافه یک پاییز قدم‌زنان» (همان). او گاهی از دوست داشتن‌های ساده‌ای که فقط در رفتار افراد درک می‌شود، عبور کرده و به علایق و سلاطین رسیده است. به عنوان مثال او شعرهایش را عشق خود دیده است: «و شعر مانند عشق است / و دل‌داده‌ای همواره / در قلب تو حضور دارد / و شعر / یک راه بی‌انتهاست» (عزیزی، ۱۳۸۷: ۹۴).

در سروده‌ای دیگر نیز چنین می‌گوید: همه داشته‌هایم / شعرهایم / عشق‌هایم / با زردترین برگ‌های پاییزی / بر سنگفرش‌های سرد این غربت می‌ریزند (همان: ۱۰۲). عشق من همین شعر خوش‌خط و خال است که دارید چشم و ابروی آن را دید می‌زنید. شعرهای من عشق‌های منند، و عشق‌فروشی شرمگینانه‌ترین کارهاست (عزیزی، ۱۳۷۵: ۹۴). او بر این باور است که «عشق، خداشناسی عمومی است» (عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۸) و می‌توان از عشق‌های مجازی کوچک به عشق برتر رسید و به همین دلیل آن را «آسانسور حیات بشر» می‌داند.

۲-۲ مراحل سیر و سلوک در آثار عزیزی

عزیزی عارفی است که عاشقی را برای همه مردم می‌خواهد و زبان و گفتار او سرشار از زیبایی‌های ادبی است. او بیش از همه عرفا به روزبهان توجه دارد و با آنکه خود را زاده روستای مولوی می‌داند، اما از او عبور کرده و حتی برخی اصطلاحات صوفیانه را به بازی می‌گیرد. او در برابر عشق، متواضع است.

«از میان همه مشایخ تصوف، ابن عربی و روزبهان از کسانی هستند که در تحلیل نمودهای عشق تا دورترین حد ممکن رفته‌اند... روزبهان با ریاضت‌کشی معاند، با عشق انسانی و عشق ربانی مخالف است؛ به عقیده وی هر دوی اینها دو گونه از یک عشق واحدند» (کارل وارنست، روزبهان بقلی، ۱۳۸۷: ۱۷). بین عشق عزیزی و عشق روزبهان بقلی شباهت‌های بسیاری وجود دارد. هر دو از روح به‌عنوان مسئله اصلی یاد می‌کنند؛ هر دو عشق را عزیز می‌دارند؛ اگرچه عشق یکی از حالات است و نه مقام عرفانی، اما هر دو عشق را غایت عرفان می‌بینند.

عزیزی برای عشق جایگاهی والا متصور است و آن را مایه کمال آدمی می‌داند؛ از این رو در چارچوب‌های اخلاقی آدابی برمی‌شمارد. نکته مهم این است که وی بیش از آنکه به مقامات عرفانی توجه داشته باشد، به حالات توجه دارد. حال یا همان احوال «نتیجه بخشش حضرت حق‌اند و دوام ندارند اما مقامات نتیجه تلاش و کوشش سالک‌اند و با دوام نیز می‌باشند» (یثربی، ۱۳۹۰: ۵۰).

اگرچه صاحب‌نظران بر این باورند که احوال عارفانه، یافته‌های بی‌قوت یک عارف است و باید بر آن مداومت و مواظبت داشته باشند تا به مقام برسند، به نظر می‌رسد قصد عزیزی رسیدن به مقام نیست، بلکه او به دنبال عشق‌بازی با معشوق است و حال عارفانه برایش کافی است؛ به‌عنوان مثال اغلب عرفا برای ابراز حب خود به ساحت خداوند از بیان کلمه عشق پرهیز می‌کنند، اما عزیزی از کاربرد کلمه عشق به ذات مقدس حق هیچ‌واهمه‌ای ندارد و آن را در لوای کلمات و صور خیال ادبی به‌راحتی بیان می‌کند:

ای کف پای تو ز خون شهید خاک‌نشین ره تو بایزید
ای اثر خال تو در خون ما بست خیالات تو افیون ما
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۲۸)

روحی است مقاله تن تو نقد نظر است دامن تو
تو می‌کده درون مائی چون خاک، عجین خون مائی
(همان: ۳۴۷)

ما همه شاهین انا الحق شدیم تا به سر انگشت تو ملحق شدیم
عشق ز شوق تو معلق زند آینه هم بانگ انا الحق زند
نیست انا الباطل ما مستحق تو انا گفتی و جهان گفت حق
(همان: ۱۲۸)

عزیزی در سلوک خود که در شطحیات و اشعارش منعکس است برخی از حالات و اخلاقیات صوفیه را برچیده و همان‌ها را مدنظر دارد. سلوک او بر محور عشق است و از دو قدم معروف در عرفان که برخاستن از خود و رسیدن به حق است، تنها یک‌قدم

«برخاستن از خود» را جایز می‌داند.

به راه عشق‌بازی بیش و کم نیست
اگر عالم پرستشگاه عشق است

دو عالم نزد عاشق یک قدم نیست
صمد را جلوه‌ای غیر از صنم نیست
(همان: ۷۶۵)

او مانند روزبهان که در جای‌جای سخن خود توصیه‌های اخلاقی دارد، در لابه‌لای اشعار و شطحیاتش فقط مراحل سلوک عاشقانه خود را توصیه کرده است. یکی از این توصیه‌ها بی‌توجهی به علم اکتسابی معرفت و عاشقی است:

راه مسیح از مدد خرم مجو
معرفت عشق ز دفتر مجو

نیست عقیقی به از این در قرن
دفتر عاشق، ورق نسترن

دفتر ما سینه خم گشته‌ای است
نامه عارف دل گم گشته‌ای است
(همان: ۳۸)

بر این مبنا همه اخلاقیات، اصول، آداب و مسیر را بر محور معشوق دیده و همان را مراعات و مراقبت کرده است. به نظر او هر عارفی باید به دل خود رجوع کند و عشق را در دل خود ببیند تا راه را بیابد.

۳-۲-۲. طلب و جذب

نخستین مرحله در سیر و سلوک عزیزی طلب و جذب است. روزبهان نیز سخن خود را با جذب آغاز کرده است. «از منظر روزبهان کسی می‌تواند قدم در راه سیر و سلوک بگذارد که جذب حق نصیب او شود» (سیدان، ۱۳۹۳: ۱۳۳).
بر این مبنا خداوند که عشق مطلق است، فرد را برای خود انتخاب می‌کند. عزیزی در شطح آغاز خود می‌نویسد:

به این می‌اندیشم که اگر معجزه ملاقات و مکاشفه دیدار شما صورت نمی‌گرفت
و اگر دست مارگزیده التماس مرا به ریشه‌های نجیب مهربانی شما نمی‌رساند، چه
کسی جنازه بادکرده احساس مرا شناسایی می‌کرد و برایم در اداره متوفیات حیات،
اجازه ساختمان یک باب تابوت تنهایی می‌گرفت (عزیزی، ۱۳۹۰: ۷).

«از منظر روزبهان، اهمیت جذب در آغاز راه سلوک تا جایی است که وی آن را جایگزین یقظه و انتباه می‌کند» (سیدان، ۱۳۹۳: ۱۳۴) در لابه‌لای آثار عزیزی اعم از شعر یا شطح این جذب موج می‌زند:

ای تو در تنهاترین من‌های من
ناظر خاموش شیون‌های من

تو مرا رنگی شقایق‌وش زدی
مشعل داغ مرا آتش زدی

تو مرا آغشته می‌سازی به نور
من تو را آئینه می‌گیرم ز دور
(عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۰)

«یحیی بن معاذ رازی معتقد است اگر خدا قومی را دوست داشته باشد، آنان را به سمت خود جذب می‌کند» (یحیی بن معاذ رازی، ۱۴۲۳: ۳۵؛ سیدان، ۱۳۹۳: ۱۳۴). احمد عزیزی در

خلال آثار خود، باد را نماد این توجه دانسته:

صدای باد

صدای گیسوان باد

در این امواج از دریا

صدای بادبان‌هایی که روی واژه‌ها سیم تلگراف‌اند

عجب صاف است!

صدایم کن!

همیشه لحظه آغاز ما این است

صدایم کن!

(عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۰)

در تمام این عبارات و اشعار نوعی طلب نیز موج می‌زند؛ به عبارتی دیگر می‌توان گفت عزیزی طلب و جذبه را در کنار یکدیگر دارد و هر دو را توأم با هم می‌خواهد. سید یحیی یثربی طلب یا همان قصد و عزم را بر مبنای تفکرات برخی از عرفای اسلام مانند انصاری و نجم الدین کبری ذیل بخش اصول قرار داده است و می‌نویسد:

اصول، یعنی مرتبه خود آن اثر روحانی، من حیث هی که همان حقیقت نفس ناطقه است. همان قلبی که در وسط وجود و واسطه میان حق و خلق است. زیرا که آن دارای چنان استعدادی است که می‌تواند بلاواسطه از حضرت حق کسب فیض نماید (یثربی، ۱۳۹۰: ۴۸).

او در ادامه مقامات «قصد، عزم، اراده، ادب، یقین، انس، ذکر، فقر، غنا و مراد» را ذیل اصول قرار داده است. عزیزی این طلب را که یکی از اصول عرفانی است در کنار جذبه که نخستین مرحله سلوک است با هم اراده می‌کند. تمامی آثار او حاکی از توجه ویژه معشوق به اوست و سپس با طلبی عاشقانه ادامه می‌یابد:

من چمن ناز توأم سالهاست	یک دهن آواز توأم سالهاست
سنگ ملامت شده‌ام بازگرد	ننگ سلامت شده‌ام بازگرد
عکس تو را در همه دیدن بس است	طعنه آینه شنیدن بس است
من شده‌ام ساغر حالات تو	خواب ندارم ز خیالات تو

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۶۹-۱۷۰)

پای طلب را اثر سم نکن	خویشتن خویشتنت گم مکن
ما عطش آب منی نیستیم	آمده‌ایم و شدنی نیستیم
ای ملک خاک‌نشین پر بگیر	راه فلک آمدن از سر بگیر

(همان: ۲۰۱)

۲-۲-۴. معرفت

برخی عارفان و شارحان، معرفت را مقدم بر محبت و برخی دیگر محبت را مقدم می‌دانند. عین‌الفضات معرفت را مقدم می‌شمارد (نامه‌ها: ص ۵۳). ذوالنون مغربی محبت را مقدم می‌داند. (رساله قشیریه، ص ۵۶۹) روزبهان نیز محبت و جذبه را مقدم می‌داند. عزیزی که از درد عشق بر خود می‌پیچد، به تقدم محبت قائل است، هرچند معرفت را در گامی پیش از عشق می‌داند. به عبارتی تناقض گفتاری و کرداری عزیزی ریشه در همان اتحاد عاشق و معشوق و عشق با عاقل و معقول و عقل دارد که عرفان را جدا از عشق نمی‌بیند؛ از سویی دیگر به نظر می‌رسد آنها که به تقدم معرفت بر محبت قائل‌اند به حدیث قدسی معروفی توسل جسته‌اند که فرمود: «من طلبنی، وجدنی و من وجدنی، عرفنی و من عرفنی، عشقنی و من عشقنی، عشقته» پس می‌توان گفت هر عارفی نمی‌تواند عاشق باشد، اما هر عاشقی می‌تواند عارف باشد. به نظر نگارنده این تئوری اصلی ذهن عزیزی است که عشق، مرحله پس از عرفان است و چون که صد آید نود هم پیش ماست، از این رو به عشق به عنوان راه میانبر استناد کرده و آن را اصل عرفان دیده است:

«عشق، جناح رادیکال عرفان است» (عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۸).

معمولاً به احزاب معترض به قوانین یک کشور که به اعتراضات خشونت‌بار دست می‌زنند، رادیکال گفته می‌شود. عزیزی عشق را جناح رادیکال عرفان می‌داند؛ زیرا بر اساس اصول، ابتدا از بدایات عرفان به نهایت نمی‌رسد بلکه می‌خواهد بدایت را حذف کرده و به نهایت رسد. با این همه او معرفت و عشق به عرفان را همانند شعاعی در دل خود می‌داند. این شعاع، همان جذبه‌ای است که عشق را رقم می‌زند:

در مهمه خداست انسان	گوئی رمه خداست انسان
او مثل شعاع در دل ماست	راهی است که عین منزل ماست
یاران ز خیال او بترسید	وز خشیت خال او بترسید

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۴۷۵-۴۹۴).

۲-۲-۵. حیرت

یکی از پربسامدترین کلمات و حالات عزیزی، حیرت است. در هر صفحه و هر سروده او حیرت وجود دارد. حیرت که ناشی از مشاهده و دیدار یار است، باز هم در زمره حالات عارف است. «در حدیثی از پیامبر اکرم است که «اللهم زدنی تحیراً فیک!» ابن عربی این دعا را چنین دانسته که «خداوندا بر من نزولاتی فرست که عقل آنها را از تمام وجوه محال داند تا این که عجزش را از ادراک آنچه شایسته تو و جلال صفات تو است بداند» (۱۹۷۵: ج ۴: ۲۶۵ به نقل از صادقی و عروجی، ۱۳۸۵: ۳۳)

حیرت، عارف را به شهود و یگانگی رهنمون می‌سازد. سخنان متناقض‌نمای عزیزی گاهی

از سر همین حیرت است که کثرت و وحدت، عقل و عشق، ایمان و کفر را در هم تنیده دیده است:

او لایتناهی است چون ما	در گمشده راهی است چون ما
فرق بم و فرق زیر، این است	او واحد و ما کثیر، این است
امانه، کثیر نیز هم اوست	فرق بم و فرق زیر هم اوست
او گاه بم است و گاه زیر است	او با همه واحدی کثیر است

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۴۷۵ و ۴۷۶)

«حالا اینجایی به اندازه یک قاب قوسین از حقیقت دور، به اندازه یک‌طور تا تجلی ایستاده» (عزیزی، ۱۳۹۰: ۹).

اهل نظر، مست می حیرت‌اند	آینه‌گربان نی حیرت‌اند
آینه یک می‌کده بی‌سبوست	جام می اهل نظر، چشم اوست

(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۴۶)

او پس از معرفت، حیرت ناشی از شهود را مدنظر دارد. یعنی عاشق باید در مکاشفه جمال یار به حیرت ماند تا این حیرت او را به ورطه عشق بیندازد.

هوش دار آینه ما غیرتی است	ورد احمد رب زدنی حیرتی است
---------------------------	----------------------------

(عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۵)

۲-۲-۶. عشق

محبت، شوق و عشق، حالی و مرتبه‌ای مهم در میان اهل تصوف است. این حال که در فطرت یکایک انسان‌ها وجود دارد، در نظر عزیزی حول محور واحدی است. عشق در نگاه او ذی شئون است و از مرحله زمینی و مجازی تا حقیقی و الهی پیش می‌رود. محبت و عشق عزیزی به خدا دوسویه است. این نظر مبتنی بر آیه «یحبههم و یحبونه» است که ابتدا خدا محبت می‌کند و سپس انسان‌ها محبوب را می‌پرستند. به نظر او همان‌طور که در نظر شاعران، خداوند بالاستعاره صنم و بتی است، انسان نیز در نظر خداوند مانند بتی است که خدای تبارک او را می‌پرستد:

ذات خدا بت‌کده عالم است	پی‌کر اول بت او آدم است
عشق خریدن ز جهان کار اوست	صنعت بت، رونق بازار اوست
ما هنر کار خدا می‌خریم	عشق ز بازار خدا می‌خریم

ملا عبدالصمد همدانی در رساله عشق الهی ضمن اشاره به اینکه محبت خدا با محبت غیر و دنیا سازگار نیست، برای طریق عشق ویژگی‌هایی برمی‌شمارد که عبارت‌اند از «عدم مخالفت با محبوب، رضا، یاد همیشگی او، عکس رخ یار همیشه دیدن، توقف همیشگی بر درگاه محبوب، انس با مرگ، عشق به آثار محبوب و زهد» (فتاحی اردکانی، ۱۳۸۷: ۱۶۶).

همه آنچه ملاحظه‌الضمم در رساله خود دارد، در آثار عزیزی هم پیداست. او در لابه‌لای آثار خود به دیگر سالکان توصیه می‌کند تا تسلیم سخن محبوب باشند و از در مخالفت درنیایند:

منبر ما دار تعلیم است و بس باطن اسلام تسلیم است و بس
(عزیزی، ۱۳۸۷: ۴۱).

در سروده تابستان هجران، عزیزی قصه هجر خود را به لب آورده و مثنوی بلندی سروده است که در آن از هجر محبوب گله می‌کند و سپس او پاسخ گله خود را گفته و سکوت اختیار می‌کند:

ما گله ناله به دل می‌بریم داغ تو را نیز به گل می‌بریم
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۸۶)

۲-۳. آداب عاشقی در آثار احمد عزیزی

عشق که مرتبه و مرحله‌ای از عرفان است، دارای آداب و اصولی است که اغلب عرفا به آن وفادار بوده‌اند. عزیزی برای سلوک عاشقانه خود آدابی در نظر دارد که در سطور آثارش پدیدار است. ادب، رضا و خوشنودی به خواست محبوب، مداومت بر ذکر نام دوست، هوشیاری، صمت، حفظ خلوت، شادی، خود را ندیدن، از خود گذشتن و فنا از جمله آدابی است که در این پژوهش بررسی شده است.

۱-۳-۲. ادب

از نگاه یثربی ادب، یکی از اصول سیر و سلوک است. باب ششم مصباح الهدایه اثر عزالدین محمود کاشانی به بررسی آداب می‌پردازد که در زمره اخلاق عارف و صوفی است. اخلاق اگرچه با احوال تفاوت دارد، اما ادب و رعایت آداب در عشق سبب افزایش توجه، جذب و عنایات محبوب خواهد شد.

کاشانی بر این باور است که ادب «عبارت است از تحصین اخلاق و تهذیب اقوال و افعال. افعال بر دو قسم است: افعال قلوب و آن را نیات خوانند و افعال قوالب و آن را اعمال خوانند» (عزالدین محمود کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

کاشانی حفظ ادب را ثمره محبت می‌داند و می‌نویسد: «بدان که حفظ ادب هم ثمره محبت است و هم تخم محبت؛ هرچند محبت به کمال‌تر، محب را اهتمام به رعایت آداب حضرت محبوب بیشتر و چندان‌که صورت ادب بر محب ظاهرتر، محبت محبوب با او زیادت تر» (همان: ۱۴۶)

عزیزی معتقد است که ادب در برابر معشوق همه لحظات زندگی عاشق را در برمی‌گیرد. این ادب شامل درون و برون جسم اوست. از روح و دل گرفته تا رفتار و کردار؛ به عبارت دیگر از نظر عزیزی اگر وجود انسان را دارای سه بخش بدانیم که بخش اول شامل نیات و ذات باشد، آنگاه بر آن افکاری بیوشانیم و سپس رفتار و اعمالی، همه بخش‌های درونی و برونی باید در برابر معشوق به ادب باشند:

هر عمل امضایی از یک نیت است
عشق، نوعی برگ مأموریت است
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۶۰۶)

از این رو گله و شکوه در محضر یار را ناپسند می‌بیند:
عشق به اهل گله سب می‌کند
آینه ترسیم ادب می‌کند
(همان: ۱۸۲)

او معتقد است که نباید از هجر محبوب فریاد و عربده زد؛ زیرا هجر نیز تصمیم و اراده معشوق است. دیگر آنکه محبوب او در همه عالم حضور دارد و از این رو گله از وصل زیبا نیست، چراکه نشان ضعف عشق است. او معتقد است عاشق حتی در لحظه مرگ نیز باید آداب را رعایت کند:

شق و رق باید فراز دار رفت
دسته گل باید به سوی یار رفت
(همان: ۶۴۴)

کلام نیز یکی از عرصه‌های حضور ادب است. کاشانی کلام دور از امر و نهی را در چارچوب ادب به حضرت حق می‌پندارد و می‌نویسد: «چندان که معنی سؤال و خطاب از امر و نهی و نفی دورتر، به ادب نزدیک‌تر» (کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). در سروده «تابستان هجران وقتی عزیزی از دوری معشوق به تنگ آمده، چنین سروده است:

ای که نم سرو تو در جوی ماست
کشته هجریم چه داروی ماست؟
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۸۳).

نوع بیان در این سروده نشانه‌ای از رعایت ادب توسط شاعر است که در سراسر اشعار و شطحیات او نیز وجود دارد. نمونه‌ای دیگر از ادب، درخواست متواضعانه در غزلیات اوست: که به آن قمر بگویند که مرا به خواب آید؟ کی شود به ظلمتستان شبی آفتاب آید؟! (همان: ۷۹۳)

۲-۳-۲. رضا و خوشنودی به خواست محبوب

یکی دیگر از آیین‌های عاشقی عزیزی، رضایت به خواسته و میل محبوب است. او که از هجران، خسته و نالان است برای کسب رضایت معشوق، خود را دلداری داده و می‌سراید:

وصل، پر از شکوه و شرح و گله است
وصل، میان من و تو فاصله است
این گله در اصل، نداریم ما
فاصله در اصل نداریم ما
ما ز گل دوست جدا نیستیم
وصل همانجاست که ما نیستیم
(همان: ۱۷۲)

عزیزی همانند برخی شاعران نیست که گله از معشوق را بر زبان جاری کند یا او را با الفاظی نازیبا بخواند، بلکه خواست او را حتی اگر هجران باشد، می‌پذیرد و در حقیقت این رضایت ذیل ادب قرار می‌گیرد.

۲-۳-۳. استمرار ذکر نام محبوب و عشق

استمرار ذکر نام محبوب از جمله آیین‌های عاشقی اوست. او پیوسته در حال سخن گفتن

با محبوب و ذکر گفتن است. تمامی آثار او مملو از تک‌گویی‌هایی است که شبیه به مناجات و گله، واگویه عاشقانه اوست. او عالم را محضر حق دیده و در هرآینه که عکس رخ یار را ببیند، سخنی با او بر لب می‌راند. از این منظر به وحدت وجود رسیده و دریافته است که جز خدا چیزی و کسی در عالم نیست. آنگاه به همه توصیه می‌کند تا عاشق شوند و به‌خوبی دریابند که صمد، همان صنم است و دوئی در کار نیست:

خیز تا از این دو شق یک شق شویم حضرت عباسی بیا عاشق شویم
(همان: ۶۴۶)

از عشق به خویش نیست عالم یک بت‌کده بیش نیست عالم
اینجا صمد و صنم یگانه است چون کعبه بت است و بت نشانه است
این سرّ مگوست گرچه فاش است بابای خلیل، بت‌تراش است
برخیز صنم صمد ببینیم یک واحد و یک عدد ببینیم
هرگز به بتی مباش کافر حج دل خود کن ای مسافر
(همان: ۴۹۰)

در پایان وقتی او خط خوبان را پیروی کرد به مرگ نائل می‌شود، اما برای عزیزی، مرگ، فقط لب‌هایی نیست که می‌گویند: «موتوا قبل ان تموتوا» بلکه او مرگ را همراه با ایشار و فداکاری دیده و آن را شهادت می‌بیند؛ از این رو با مرگ مأنوس شده و باور دارد که «عشق، عزرائیل زیبایی است» (عزیزی، ۱۳۷۵: ۱۱۹) و می‌سراید:

لحظه شوق رخ یارست مرگ عین من دارِ الی دار است مرگ
(همان: ۶۸۸)

از این لحظه است که او همانند همه عرفا محبت دنیا را به دل نمی‌گیرد. شطحیات عزیزی مشحون از بیزاری او از دنیایی است که او را از عشق دور می‌کند. مهم است که بدانیم برای عزیزی نفس دنیا دقیقاً همان معنای پایین و پست را در بر دارد. برای او هر چیزی که در سطح پایینی از ارزش‌های معنوی قرار گیرد، دنیاست؛ از جمله رذایل خلقی، رفتاری، تجملات و هر چه بوی نفس و شیطان را داشته باشد.

۲-۳-۴. هوشیاری

به هوش بودن و پیوسته مراقب بودن یکی دیگر از توصیه‌های عزیزی به سالکان است:

باز سر شستِ شهی هوش باش! چشم بگو؛ منتظر گوش باش!
(همان: ۱۷۶)

مراقبت از خود در برابر جلوه‌های پیاپی که می‌تواند حجاب راه سالک باشد، یکی دیگر از توصیه‌های اوست:

هوش باش آینه لخت نکند! نرم نرم آه زمخت نکند!

کرم خوبان نخورد سیبت را تیغ ابرو نزنند جیبت را
آفت عشق، جمالست اینجا مار عارف، خط و خال است اینجا
(همان: ۵۶۰)

غفلت و ترک مراقبت از هوشیاری می‌تواند سالک را از رسیدن به محبوب دور سازد؛
از این رو عزیزی می‌سراید:

هوش باش این جاده لیز شب است! ماهتاب اینجا قمر در عقرب است!
(همان: ۶۰۷)

هوش شو، نفس، پلیدت نکند! می انگور، یزیدت نکند!
(همان: ۵۵۶)

یکی دیگر از مخاطراتی که بر سر راه سالک است و عزیزی درباره آن به سالکان راه هشدار
می‌دهد، جدایی در عشق است. در دیدگاه او عاشق و معشوق و عشق باید به اتحاد برسند
و اگر جز این باشد اشتباه است:

جان جدا، جانان جدا رذلی است این یک دل و یک جان، ابوالفضلی است این
(همان: ۶۴۵)

۲-۳-۵. سکوت، رازداری و صمت

روزبهان با استناد به آیه شریفه «وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»
(قرآن کریم، اعراف: ۲۰۴) صمت را حکمتی می‌داند که باعث انقطاع و سوسه‌ها و
جمع همت‌های پراکنده از طریق نهی حق انصتوا می‌شود. صمت به این معنا، نوعی
موت طبیعی است از زیاده‌گویی‌های کثیر و انشراح صدر از شنیدن خطاب خاص حق
(سیدان، ۱۳۹۳: ۱۳۱).

عزیزی این سکوت را در معنای رازداری خلوت، خامشی و اطاعت از دستورات محبوب
می‌داند:

ره در ملکوت دارد این عشق یک عمر سکوت دارد این عشق
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۴۲۰)

من کی‌ام؟ آئینه حیرت فروش باطن من ناله و ظاهر خموش
ناله من باطنی رافضی است گریه من چشم خداحافظی است
(همان: ۱۷۱)

او در برابر اندوه هجران و سختی‌های راه عشق از سر صبر، سکوت و خامشی پیشه می‌کند:
ای شیعه شوق ناله تا چند؟ والشمس بخوان و لب فرو بند
(همان: ۳۶۸)

در این بین راز خلوت و سخن محبوب را نیز باید حفظ کرد و عزیزی بر این باور است

که ماجرای عاشق و معشوق باید راز باشد و این حاصل نمی‌شود مگر با سکوت از سر رازداری:

کس نمی‌داند به جز گل راز ما نبض بلبل می‌زند آواز ما
کس ز باغ خلوت ما گل نچید هیچ‌کس دانایی ما را ندید
(عزیزی، ۱۳۸۷: ۱۰)

شاعر نتیجه رازداری را تجلی بیشتر محبوب می‌داند:

ما درختان ندا را می‌بریم میوه باغ تجلی می‌خوریم
(همان: ۶۲)

او در سروده عرق نسترن به عارفان توصیه می‌کند:

منع می‌کن دهننت را من بعد پیله کن خویشنت را من بعد
کمتر از حسرت خم جوش بخور زین سپس می ز ره گوش بخور
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۵۵۶)

۲-۳-۶. حفظ خلوت و پاسبانی از آن

حفظ خلوت، توصیه‌ای اخلاقی است و نسبتی با حال عاشق ندارد، اما می‌تواند برای عاشق مهم باشد؛ از آن جهت که تجلی و جلوه محبوب را بیشتر در بردارد، بر حیرت و عشق نیز افزوده می‌شود؛ از این رو احمد عزیزی توصیه می‌کند:

زخم را بلبل خاموش نکن نیمه شب را تو فراموش نکن
(همان: ۵۸۶)

نال، جشن سده دارد هر شب عشق، آتشکده دارد هر شب
(همان: ۵۸۷)

نیمه شب را همه در طیران باش یک پک آئینه بزن، حیران باش
(همان)

۲-۳-۷. شادی

شاد بودن یکی دیگر از توصیه‌های عزیزی است که شاید به حال عارفانه و عاشقانه سالک مربوط است. شاید بتوان گفت شادی همان انبساط مدنظر سید یحیی یثربی است که در عرفان عملی ذیل بخش اخلاق قرار دارد و یا سروری است که در مرتبه ولایات است. شادی عزیزی گاه پایان‌پذیر است و به غم بدل می‌شود که در این حال یکی از مکارم اخلاق سالک است و گاهی وجد است که یکی از احوال موهبتی خداوند بر سالک است و گاهی سرور است که از جمله اسرار است.

۱- وه چه کیفی داشت در جشن جمال تار گیسو، دست ابرو، رقص خال
(عزیزی، ۱۳۸۷: ۶۵)

۲- عاشقان در وصل خود شادی کنید وز شهیدان رهش یادی کنید
(همان: ۷۷)

- ۳- وه چه چنبر بسته افسونی است این سرمه و حیرت! چه معجونی است این!
(همان: ۳)
- ۴- احساس ترانه می‌کنم من در خویش جوانه می‌کنم من
انگار هوا دمی ندارد بر فرض، دلم، غمی ندارد
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۴۵۴)

۸-۳-۲. خود را ندیدن

یکی از آئین‌های عزیزی در عشق، خود را ندیدن و معشوق را دیدن است؛ به عبارت دیگر عاشق در عشق محو شده و از وجود خود خبرش نیست. این عشق ویژه مخلصان درگه محبوب است که افق نگاه خود را از عالم مادی گرفته و پیوسته به معشوق می‌اندیشند.

- یک چیز نمود دارد و بس الله وجود دارد و بس
(همان: ۴۷۷)
- شرک است وجود خویش دیدن کفرست به غیر او شنیدن
اینجا اثر از من و توئی نیست اوئیم همه درین دوئی نیست
او بوده و ما بُدیم این است او آمد و ما شدیم این است
(همان: ۴۸۱)

- گم شده‌ام در تو مرا باز گرد ای دم پایان من آغاز گرد
ای مثل زنده‌ی یک تن شدن بی‌تو شدن معنی بی‌من شدن
(همان: ۱۶۰)

۹-۳-۲. از خود گذشتن

یثربی، ایثار را ذیل بخش اخلاق دسته‌بندی کرده است. روزبهان آن را مقام بیست و چهارم از مقامات سابقین می‌داند. ایثار علاوه بر اینکه یک مقام عرفانی و یک فضیلت اخلاقی است، از توصیه‌های مهم دین اسلام است. در سیر عاشقانه عزیزی، از خود گذشتن و ایثار جان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

شطح مالاریای سفلی، آواز بومی، کبک‌های کهن و بسیاری دیگر از شطحیات عزیزی بر محور عشق و ایثار می‌گذرد. او که شطحیات خود را با جذب آغاز کرده، با شهادت و کسانی به پایان می‌برد که در راه عشق از خود گذشته‌اند. توصیه به از خودگذشتگی در اشعار او نیز موج می‌زند:

- جان فدای زخم حیرت‌آورت گوش تا گوشیم ما بر خنجرت
(عزیزی، ۱۳۸۸: ۴۸)

چند از معشوق بی مطلب شوی سر بده تا عشق را صاحب شوی
(عزیزی، ۱۳۷۲: ۶۴۴)

جاده عشق است از جان در گذر تخته گاز از سیب عصیان در گذر
(همان: ۶۰۸)

۱۰-۳-۲. فنا

فنا، یکی از مقامات عرفانی است که به معنای نیست شدن و محو در معشوق است. عزیزی این نیستی را در سراسر اشعار خود دارد. در شطحیات عزیزی که او بارها نامه‌هایی می‌نویسد یا سخن می‌گوید، سخن از تویی است که نیست. در حقیقت او از خود نمی‌نویسد؛ زیرا خودی وجود ندارد. در یکی از نوسروده‌هایش می‌گوید: من در انتهای خیابان عشقم/ و در ابتدای خیابان مهربانی/ یک مغازه دارم/ شماره من این است: صفر، صفر، صفر، صفر... (عزیزی، ۱۳۸۷: ۷۷).

هم بقا جو، هم فنا جویم ما سر به دار رحمت اویم ما
(عزیزی، ۱۳۸۸: ۴۱)

جان فدای آنکه دارم می‌زند گل به دستم داده خارم می‌زند
(همان)

جان فدای آن که جانش می‌دهد دل به لعل می‌ستانش می‌دهد
(همان: ۱۱۲)

زخم او آب شهادت می‌دهد اجر عاشق را زیادت می‌دهد
(همان)

«در روستاهای ما رسم است که عشق را روی ایوان پهن کنند برای شب‌های یلدای جدایی... ما آزادیم خود را بر عشق بیاویزیم یا خود را به عشق پرتاب کنیم. شهادت انواع گوناگون دارد» (عزیزی، ۱۳۷۲: ۱۱۹).

۳. نتیجه‌گیری

احمد عزیزی شاعری توانمند است که عرفان عملی را در آثار خود نشان داده است. به نظر می‌رسد رویکرد عزیزی در سیر و سلوک عاشقانه کاملاً عرفانی است. مراتب، مراحل و آداب عشق‌ورزی عرفانی در آثار او مشهود است. او عشق را مسیر کوتاه‌تری برای رسیدن به خدا می‌داند که از شناخت و توجه به خود آغاز شده و به شناخت حق می‌رسد. همچنین در ترسیم آیین عاشقی خود به سلوک روزبهان و محی‌الدین عربی در قالب زبانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و بیدل دهلوی توجه داشته است. عزیزی در سیر و سلوک خود از عشق به عرفان می‌رسد و در این راه به‌تمامی انواع عشق از دیدگاه عرفای اسلامی پرداخته است و از میان انواع عاشقی که روزبهان معرفی کرده است، تنها عشق بهیمی - که خاص شهوات حیوانی

انسان است- و هوس‌های باطل را نکوهش کرده و شایسته‌ی قدر انسان ندیده است. در نظر او عشق مجازی همان عشق طبیعی در نگاه روزبهان است که می‌تواند «قنطره الحقیقه» باشد و عاشق را به معرفت برساند. مهم‌ترین آداب عشق عرفانی از نگاه عزیزی، ادب، هوشیاری، ایثار و فنا است.

فرضیه پژوهش مبنی بر اینکه عزیزی محبت را بر معرفت مقدم می‌داند، پذیرفته است. با این توضیح که اساساً عزیزی به اتحاد عشق و عرفان اعتقاد دارد و هر دو را یکی می‌بیند. وحدت و توحید، همان اصلی است که از این عشق به دست آورده و تلاش دارد که در اجتماع نیز ساری و جاری سازد.

کتابنامه

قرآن کریم.

ارنست، کارل. (۱۳۸۷). *روزبهان بقلی؛ تجربه عرفانی و شطح ولایت در تصوف ایرانی*. ترجمه کورس دیوسالار. تهران: امیرکبیر.

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۵). *دیوان حافظ*. با مقدمه دکتر محمدجعفر یاحقی. مشهد: به‌نشر.

خادمی کولایی، مهدی و بزرگی قلعه‌سری، سیده هاجر. (۱۳۹۴). «بررسی تطبیقی مفهوم عشق نزد فلوطین و مولانا». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*. د ۳. ش ۱. صص ۱۶۴-۱۴۳.

زرین کوب، عبدالحسین. (۱۴۰۲). *از کوچه زندان*. تهران: علمی.

سیدان، الهام. (۱۳۹۳). «مبانی نظری مراحل سیر و سلوک در مشرب الارواح روزبهان بقلی». *ادبیات عرفانی*. س ۶. ش ۱۱. صص ۱۵۲-۱۲۳.

شادمنا من، محمدرضا؛ حسن‌زاده، شهریار؛ بی‌غم علی بابالو، لطفعلی. (۱۳۹۳). «بررسی مفهوم عشق در آثار روزبهان بقلی». *عرفان اسلامی*. س ۱۰. ش ۴۰. صص ۲۱۷-۱۹۱.

صادقی، مجید و عروجی، راضیه. (۱۳۸۵). «حیرت در عرفان». *پژوهش‌های فلسفی و کلامی*. ۷۵. ش ۲۸. صص ۶۳-۳۱.

ضیف، شوقی. (۱۹۹۹). *الحب العذری عند العرب*. لبنان: انتشارات دارالمصریه.

طباطبایی، فاطمه. (۱۳۹۲). *سخن عشق؛ دیدگاه‌های امام خمینی و ابن عربی*. تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴). *رساله قشیریه*. ترجمه حسن بن احمد عثمانی. مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

عزیزی، احمد. (۱۳۷۲). *ملکوت تکلم*. تهران: روزنه.

عزیزی، احمد. (۱۳۷۵). *ترجمه زخم*. تهران: روزنه.

- عزیزی، احمد. (۱۳۸۷). *ناودان الماس*. تهران: کتاب نیستان.
- عزیزی، احمد. (۱۳۸۸). *شرحی آواز*. تهران: سوره مهر.
- عزیزی، احمد. (۱۳۹۰). *یک لیوان شطح داغ*. تهران: کتاب نیستان.
- علی جولا، الهام و آشوری، هنگامه. (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی مفهوم عرفانی عشق در اندیشه عطار و سهروردی». *دانشکده تبریز*. س ۶۵. صص ۱۰۷-۷۵.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۹). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*. مقدمه تصحیح و توضیحات عفت کرباسی و محمدرضا بزرگر خالقی. تهران: زوار.
- موسوی خمینی، روح الله. (۱۳۷۶). *مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- همدانی، عین القضاة. (۱۳۶۲). *نامه های عین القضاة همدانی*. ج ۱. مصحح عقیف عسیران و علی نقی منزوی. تهران: کتابفروشی منوچهری و زوار.
- همدانی، ملا عبدالصمد. (۱۳۸۷). *رساله در عشق الهی*. به تصحیح احسان فتاحی اردکانی. اقوام و مذاهب. س ۲. ش ۸ و ۹. صص ۱۹۰-۱۶۳.
- یثربی، سید یحیی. (۱۳۹۰). *عرفان عملی*. تهران: بوستان کتاب.